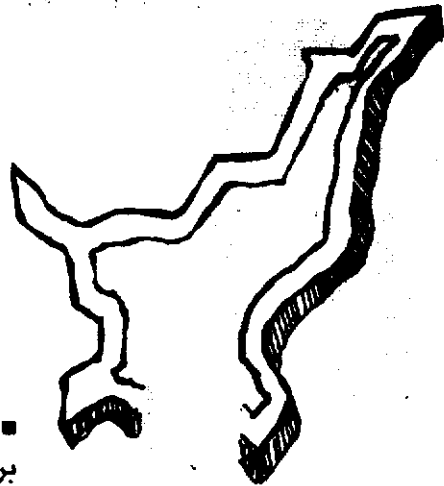


بعد انسانی توسعه

تجربه پاکستان

دکتر یوسف کوچکی شلمانی



■ اهمیت فاکتور انسانی در برنامه‌ریزی توسعه

هیچ چیز دشوارتر از اثبات یک امر بدیهی نیست. فقط باید یک نیوتن (NEWTON) بود تا از خود برسید؛ چرا سببی که از درخت جدا می‌شود، به سمت پایین می‌رود، نه به سمت بالا؟ و از این کشف قانون ثقل نایل آمد.

باید یک انیشتین (EINSTEIN) بود تا به وضوح بیان کرد که مفهوم زمان و فاصله، نسبی است، نه مطلق و از این راه به تئوری نسبیت رسید.

باید یک کینز بود تا به کشف نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول رسید و سرانجام به قول وینستون چرچیل، هیچ سرمایه‌گذاری ای بهتر از این نیست که به کودکان، «سیر» برای نوشتن داده شود. اکنون پس از چند دهه برنامه‌ریزی توسعه، بار دیگر به کشف این امر بدیهی می‌رسیم که افراد انسانی، هم وسیله‌های توسعه اقتصادی هستند، هم هدفهای توسعه، اما اهمیت این حقیقت ساده آشکار نمی‌شود، زیرا در برنامه‌ریزیها عادت کرده‌ایم، همیشه در قالب مجردات، کلیات و ارقام صحبت کنیم و فاکتور انسانی را که به آسانی در این قالبها نمی‌گنجد، برای سهولت کار کنار بگذاریم.

در اقتصاد، وقتی از وسیله‌های توسعه صحبت می‌کنیم، غالباً ذهن ما متوجه سرمایه برای سرمایه‌گذاری می‌شود. امروزه در عمل هم، عامل سرمایه، در مرکز اندیشه‌های توسعه قرار دارد (در مقابل سایر فاکتورهای مختلف تولید). به این ترتیب، با وجود این که این سرمایه انسانی است که به طور مشخص، جوامع مختلف را از هم متمایز می‌کند، لیکن تاکنون نه به صورت کمی اندازه‌گیری شده است نه به صورت کیفی، همچنین آن طور که شایسته

است، توجهی هم به این مسئله نشده است. مثلاً جوامع بسیاری هستند که به رغم منابع مالی فراوان خود، نتوانسته‌اند توسعه پیدا کنند. تجربه تازه سازمان کشورهای صادرکننده نفت، یک نمونه بارز این ادعاست. زیرا، آخرین تحلیلیها نشان می‌دهند که این کشورها هنوز هم نتوانسته‌اند، منابع، نهادها و استعدادهای انسانی لازم را برای انتقال و تبدیل منابع مهم و استثنایی خود به توسعه واقعی کشور فراهم آورند. هر چند، برخی کشورهای عضو سازمان کشورهای صادرکننده نفت موفق شدند، با تبدیل عایدیهایی موقتی خود به درآمدهای واقعی، تا حدی توسعه یابند، لیکن این توسعه، ورای بی‌اندازه مالی، هم به قوه‌های ابتکار و هم به سرمایه‌های انسانی نیاز داشت. از سوی دیگر، به تحقیق ثابت شده است که بسیاری از کشورها هستند که با وجود دانستن یک پتانسیل توسعه مشابه، از لحاظ مجموع عایدیهایی منابع طبیعی، توسعه‌شان به دلیل واگراییهایی ظرفیت نیروهای انسانی، به شکل مغایری صورت گرفته است. این امر تا حد زیادی مشکلات واقعی و راههای مختلف توسعه در کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین را بیان می‌کند. به این نحو که کشورهای مختلف با سرمایه‌گذاری مشابه، تولیدات و میزان رشد بسیار متفاوتی کسب کرده‌اند. مثلاً مقدار تغییر رشد در یک کشور، ۳ درصد است، اما در کشور دیگر با همان سرمایه‌گذاری، این میزانها تا ۷ درصد افزایش یافته است.

در هر حال، آنچه که باعث این اختلافها شده است، استعدادهای انسانی، فعالیت بنگاهها و همچنین نهادهای مأمور برنامه‌ریزی و تشویق این استعدادهای است. با وجود این، همه هم و غم ما، به



خصوص پرداختن به امر پس انداز، سرمایه گذاری، صادرات و واردات و به زبان بهتر، آسان ترین مجرداندیشی، یعنی تولید ناخالص ملی^۲ است و سرانجام وقتی نوبت به ارزش گذاردن به سهم نیروهای انسانی، به عنوان ابزارهای توسعه می رسد. تمایل داریم، آنها را جزء عناصر به تقریب پس مانده، به حساب آوریم. در حالی که خود کینز، هیچ گاه سهم این جمعیت های آماده به خدمت را به عنوان دارایی های فرعی کاملاً بی فایده در سطح ماکرو - اکونومیک، به حساب نیاورده است.

نا توانی تلقی نیروهای انسانی به عنوان یک هدف توسعه در کشورهای در حال رشد، بزرگ هم آشکارتر از آن است که ذکر شد.

پاکستان، برای اولین بار شروع کرد تا به خود بقبولاند که، در تعدادی از جوامع، تولید ناخالص ملی ممکن است افزایش یابد، لیکن، امکان هم دارد، شرایط زندگی آن تنزل پیدا کند. پاکستان شروع کرد تا دقت توجه را به نیازهای اساسی افراد، به بهبود بسختین مقاطع فقر و به وضع ۴۰ درصد از آسیب پذیرترین اعضای جامعه معطوف سازد که غالباً به جهت توسعه، به فراموشی سپرده شده اند.

پاکستان شروع کرد، تا ارزشهای تعدیل را نه تنها برحسب مناسبت های تولید از دست رفته، بلکه بر حسب مناسبات زندگی از دست رفته و پساندیش انسانی از دست رفته، اندازه گیری کند. و سرانجام اصلی را شروع کرد و پذیرفت که می گوید:

«آسایش و تنعم افراد انسانی، هدف نهایی توسعه است، نه ارقام تولید ناخالص ملی که چیزی جز الحاق های سهل ارقام نیستند.»

با وجود این، درست است که تحلیلهای کلی و بیوسسته زیادی راجع به نحوه تلفیق فاکتور انسانی در توسعه به عنوان وسیله و به عنوان هدف انجام نگرفته است، اما در پاسخ به این پرسش که: «نتایج ذاتی توجه به برنامه ریزی اقتصادی در قبال قراردادی افراد انسانی در مرکز توسعه چیست؟» نتیجه اساسی این اقدام مهم، یعنی: قابل شدن اهمیت فاکتور انسانی در توسعه اقتصادی را مورد بررسی قرار می دهیم.

بعد انسانی برنامه ریزی توسعه

در بسیاری از حالتها، تدوین پلانهای (طرحهای)

توسعه، خیلی مشکل خواهد بود، اگر توجه اساسی پلان، معطوف به فرد انسانی باشد و نه فقط تولید، در این مورد برنامه ریزان باید حداقل ۵ عنصر متمایز را مطرح نظر قرار دهند که در تعداد بسیاری از پلانهای کنونی، حضور ندارد.

۱- در شروع، لازم است یک پلان از وضع جامعه ارائه شود. منابع انسانی کشور کدام هستند؟ سطح تحصیلاتشان چگونه است؟ چه استعدادهایی می توانند، به هم ببینوند؟ تصویر توزیع نسبی

اختصاص داده شود. زیرا برای افراد انسانی، نمی توان پلان توسعه تهیه کرد، اگر از وضع آنان شناخت کافی در دست نباشد، نبود داده های آماری، نباید یک بهانه باشد. یک بار که اهمیت فاکتور انسانی، مورد شناسایی قرار گرفت، ضرورت سرمایه گذاری کافی برای تدوین بیلانهای کامل انسانی احساس خواهد شد.

۲- هدفهای پلان، در درجه اول باید با توجه به نیازهای اساسی افراد انسانی بیان شود، سپس بحث تولید و مصرف، به صورت هدفهای فیزیکی ترسیم



شود. یعنی، لازم است که هدفها به روشنی برحسب سطح متوسط تغذیه، سطح تحصیلات و بهداشت، مسکن و حمل و نقل معلوم شود. باید با صراحت از سطح نیازهای اساسی که می تواند، امید جامعه را با توجه به درآمدهای سرانه ای کنونی و میزان رشد پیش بینی شده، برآورده سازد، گفت و گو کرد.

هدفهای مربوط به نیازهای اساسی، باید در پلانهای تفصیلی تولید و مصرف گنجانده شوند. به زبان دیگر، باید با هدفها شروع کرد و به وسیله ها رسید، نه از وسیله ها به هدفها.

۳- یک نتیجه اساسی، احتساب بعد انسانی در پلان بندی توسعه، ادغام هدفهای تولید و هدفهای توزیع است.

درآمدها و تهی دستی مطلق چگونه است؟ سواستقال و بیکاری چه وزنی دارند؟ تعادل بین مناطق شهری و مناطق روستایی چگونه است؟ توسعه انسانی در مناطق مختلف دارای چه سطحی هستند؟ انتقال جمعیت در کجا صورت می گیرد؟ نیروهای فرهنگی و اجتماعی که محرک جامعه هستند، کدامها هستند و سرانجام جامعه، به واقع چگونه زندگی می کند؟

غالباً، اولین فصل یک پلان (طرح) توسعه تحت شکل ترکیب ماکرو اکونومیک، مشکل از تولید ناخالص ملی، پس انداز و سرمایه گذاری و سایر عناصر حسابهای ملی بیان می شود. اما تصمیم براین است که از این به بعد، اولین فصل همه پلانهای توسعه، به اجبار به تهیه یک بیلان کامل از وضع پلان انسانی

طرح (بلان) توسعه، نه تنها باید آنچه که تولید شده، بلکه چگونه این تولید به درستی توزیع خواهد شد را، تصریح کند و باید مشخص سازد که سیاستهای اتخاذی برای عادلانه بودن تقسیم تولید ملی کدام هستند. این امر، از یک سو فرض برنامه‌های عمل و روشهای سازماندهی مساعد برای رشد بهره‌وری نیازمندان، به خصوص کشاورزان کوچک و کارگاههای کوچک را مطرح می‌سازد، و از سوی دیگر، مجبور می‌کند که ورای تولید، اشتغال نیز پلان‌بندی شود. با توجه به اینکه در بسیاری از جوامع فقیر، تنها روش مؤثر توزیع، ایجاد امکانات کافی برای اشتغال است، روشن است که ادغام هدفها در خصوص تولید و توزیع، همچنین فرض توزیع مجدد فعالیتهای تولیدی - اگر توزیع موجود و خیم باشد - و برقراری بیمه‌های اجتماعی برای فقیرترین مقاطع جمعیت را مطرح می‌کند.

۴ - یک استراتژی (راهبرد) توسعه بر محور انسانی، فقط می‌تواند غیرمتمرکز، متکی بر مشارکت جمعی و خودکفا باشد. این درست نیست که اعلام شود، فرد انسانی هدف نهایی توسعه اقتصادی است، اما شرکت فعال وی را در پلان‌بندی فعالیتهای مورد نظرش، از او دریغ دارند. در تعدادی از کشورهای در حال توسعه، هنوز هم نوعی ابهام در این زمینه حاکم است. در پلانهای ملی، هدفهای قابل تحسینی گنجانیده شده است، اما به صورت طبیعی، هیچ‌گاه تحقق نیافته‌اند. زیرا، بهره‌گیرندگان آن در موقع برنامه‌ریزی و اجرای مؤثر برنامه‌ها از هیچ‌گونه حق رأی برخوردار نشده‌اند.

۵ - پلانهای توسعه، باید چهار جوبی را برای آنالیز (نتایج) پلان، راجع به بلان (طرح) انسانی پیش‌بینی کند و یک دوره کامل شاخصهای اجتماعی و انسانی، برای تعقیب پیشرفت‌ها تهیه و تدوین شود. جدای از میزانهای رشد تولید ناخالص ملی، تحول شرایط زندگی هم، باید بتواند براساس سال، ارزیابی شود - مثل تعداد افرادی که از این یا آن میزان رشد، بهره می‌گیرند یا تغییرهای سالانه سطح فقر مطلق و نسبی. هر چند در بعضی کشورها، ممکن است، رشد واقعی تولید ناخالص ملی وجود نداشته باشد، لیکن از تعداد زیادی سرمایه‌های انسانی برخوردار شده باشد. به

طوری که بتانسیل رشد آن در حدی باشد که یک اندازه‌گیری ساده رشد واقعی برای آن کلاً غیرعادلانه به نظر رسد.

این ۵ عنصر است که باید در هر برنامه اقتصادی کشورهای در حال توسعه گنجانده شود. در عمل باید اولین بخش بلان، به تدارک این ۵ عنصر اختصاص یابد. حسابهای ملی کلاسیک و هدفهای بخشی باید در دومین بخش بلان، منظور شود. این تمام‌بخش‌ترین کوشش ادغام بعد انسانی در پلان‌بندی توسعه است. اگر فکر تهیه پلانهای توسعه، به این منوال باشد، در ادامه، نه تنها نشان داده خواهد شد که چه نفعی برای جامعه خواهد داشت، بلکه ممکن است هم در پایان، در معرض مطالعه کسانی قرار گیرد که پلانها به آنان اختصاص یافته‌اند. یکی از برتریهای ثانوی چنین عملی این است که، در عین حال، هر بلان با پلان دیگر، فرق خواهد داشت. هر بلان، منعکس کننده خصوصیات ویژه توده مردم و جامعه‌ای است که از این مردم تشکیل شده است. این امر، حتی بدون کمک فوق‌العاده مشاورین تخصصی، که از کشوری به کشور دیگر مسافرت می‌کنند و الگوهای تکراری برنامه‌ریزی توسعه را با کمک اردیباتور عرضه می‌کنند، می‌تواند انجام گیرد.

تجربیهایی که در برنامه‌های توسعه جهان سوم اشاره شد، کوچک نیستند. این تغییرها اساسی هستند. در پاکستان کوشش شده است تا جهت‌گیری هفتمین بلان ۵ ساله (۱۹۹۳ - ۱۹۸۸) بیشتر مطابق نیازهای انسانی باشد. مشکلهای زیادند، اما کوشش الزامی، مهیج و مفید است. در پاکستان بخش زیادی از این مشکلات موقع تدوین حسابهای ملی پیش‌آمدند. یکبار که سعی اولیه به کار برده شد، بیلانهای انسانی هم به صورت عادی در می‌آیند.

□ بعد انسانی فرایندهای تعدیل

مدت زمانی است که بحث مربوط به این پرسش مطرح است که: آیا، فرایندهای توسعه می‌تواند با توسعه انسانی قابل محاسبه باشد؟

در پاسخ آن، باید گفت: فرایندهای توسعه اگر با حفظ توسعه انسانی همراه نباشد، به شکست می‌انجامد و نمی‌تواند توسعه پیدا کند. از دیدگاه

عجیب به نظر می‌رسد که سانهاست برخورد بین تفکرات سیاست تعدیل و سیاست رشد، بر محور توسعه انسانی، مورد بحث بین‌المللی است، ولی در برخی کشورها، هیچ وقت این مسأله با دقتی که سانهاست آن است، مورد آنالیز (تجزیه و تحلیل) قرار نگرفته است. یک دیدگاه نظری، این تفکر را برابر نهادی (ANTITHETIQUE) تلقی می‌کند و می‌گوید:

«سیاستهای توسعه انسانی، نمی‌تواند در کادر سیاست ملی با در سیاستهای بین‌المللی سهیم باشد.»

به نظر این تئوری، سیاستهای تعدیل، فرض تنظیم کوتاه مدت تقاضا را مطرح می‌سازد. در حالی که سیاستهای رشد، بسط عرضه را در بلند مدت الزام‌آور می‌کند. طرفداران این نظریه، همچنین معتقدند: سیاست تعدیل، از طریق بیج و تابهایی قیمت و از راه بسط نقش مکانیسم بازار و کاهش دخالت دولت می‌گذرد. در حالی که سیاستهای توسعه انسانی، دخالت هر چه وسیعتر و حضور هر چه بیشتر بخش عمومی را، به خصوص در بخش آموزش و بهداشت، الزام‌آور می‌کند.

این دیدگاه، باید با دقت مورد بررسی قرار گیرد، زیرا برخورد فرضی و اعتقادی بین سیاست تعدیل و رشد توسعه، ممکن است، آشکارتر از آن باشد که واقعیت دارد. در عمل، اعتبارهای کنونی منابع در بسیاری از کشورهای در حال توسعه کامل نیست، به علاوه، برقرار کردن یک نظم بهتر در تقاضا، تصحیح بیجیدگی قیمتها، کاهش دخالتهای بی‌فایده دولت، در تعدادی بخشها و کاهش کنترل‌های اداری و اقتصادی بی‌تأثیر و فریبنده، اغلب سبب آزاد شدن منابع گرانبهایی می‌شود که چه بسا برای رشد و توسعه انسانی هم، ضروری هستند.

تجربه پاکستان نشان داده است که سیاستهای تعدیل صحیح می‌تواند، منابع را برای اصلاح میزانهای رشد و توزیع بهتر منابع به نفع آموزش، بهداشت و ارزشمند کردن قوای انسانی، آزاد سازد. طی ۶ سال (۱۹۸۶ - ۱۹۸۰) گذشته، پاکستان، هزینه‌های خود را تحت عنوان آموزش و بهداشت افزایش داده است. به طوری که سهم آن در هزینه‌های دولتی، از ۸/۶ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۱۴/۲ درصد در سال ۱۹۸۶ رسیده است. این افزایش نه از هزینه‌های رشد گرفته شده است - مقدار رشد تولید ناخالص داخلی^۳ (PIB) سالانه‌ی این دوره، ۶/۵ درصد بودند - و نه از

هزینه‌های توسعه انسانی، برعکس، این امر، امکان داد که یک دوره اصلاحات در سیاست ساختاری به وجود آید و در عین حال، امکان داد تا تعدیلهای جدی عقب‌افتاده، تحقق پیدا کند و در مسیر بها دادن منابع انسانی پیش رود. در طول این دوره، به عنوان مثال، بسیاری از صنایع دولتی که در سالهای ۱۹۷۰ ملی شده بودند و به نحو غیر کافی اداره می‌شدند، از نو، خصوصی شدند. کنترل‌های اقتصادی، کمتر شدند. نظام از نظم خارج شده و پیچیدگی در قیمت‌ها ایجاد شد و اعانه‌ها کاهش پیدا کردند. برعکس تصور مردم، یک تعداد زیاد اعانه‌های دولتی در کشورهای در حال توسعه، نصیب ثروتمندان و توانگران شد و در نتیجه، کاهش اعانه‌ها در کشورهای مورد بحث، گاهی امکان می‌دهد تا برنامه‌های مردمی تری ارائه کنند یا برنامه‌هایی که به نفع اکثریت مردم است، طی دوره‌ی ۱۹۸۶ - ۲۵،۱۹۸۰ درصد از منابع بودجه کل پاکستان در اثر تعدیلهای مختلف آزاد شد و امکان افزایش سرمایه‌گذاری را در منابع انرژی، بهداشت، آموزش و ارزشمند کردن سایر برنامه‌های منابع انسانی، فراهم کرد.

در نتیجه، به دور از ناسازگاریهای موجود، اجرای تعدیل به اعتبار رشد و توسعه انسانی، در برگیرنده نوعی تحرک ادراکی و سیاستی است که از برنامه‌ها و از سیاستها، همچنین از اتصال تعدیلهای ضروری حفاظت از سطوح رشد، اشتغال و توسعه انسانی درک می‌شود.

مشکل بلان، حاصل آشتی این دو دل مشغولی است، شبیه مشکلی که می‌بایست در ابتدای سالهای ۷۰ منجر به آشتی دادن دیدگاههای ناهمسوی تئوری رشد و تئوری توزیع، می‌شد. در آن موقع، نظر این بود که کشورهای در حال توسعه، قبل از هر چیز، می‌باید به رشد تولید ناخالص ملی بپردازند. زیرا، در غیر این صورت، نتیجه‌ای جز افزایش فقر نخواهد داشت. دیدگاه دیگر، عنوان می‌کرد که: «اگر تولید ناخالص ملی، تنها مدینه فاضله باشد، منجر به تمرکز شدید درآمدها و نروتمندی می‌شود و از کیفیت زندگی کاسته خواهد شد، حتی اگر تولید ملی افزایش پیدا کند.» بنابراین، یک مبارزه دیدگاهی در اینجا حاکم است.

یعنی: آیا، سیاستهای رشد و توزیع، در چهارچوب برنامه ملی می‌توانند ادغام شوند؟ دانشگاهیان و هوشمندان، در مؤسسه‌های مختلف جمع می‌شدند. تا گره این اختلاف نظر را بکنایند و از آن یک کونش یکسان بر ساکنند.

یک استراتژی (راهبرد) توسعه بر محور انسانی، فقط می‌تواند غیرمتمرکز، متکی بر مشارکت جمعی و خودکفا باشد. این درست نیست که اعلام شود، فرد انسانی هدف نهایی توسعه اقتصادی است، اما شرکت فعال وی را در پلان‌بندی فعالیتهای مورد نظرش، از او دریغ دارند. در تعدادی از کشورهای در حال توسعه، هنوز هم نوعی ابهام در این زمینه حاکم است. در پلانهای ملی، هدفهای قابل تحسینی گنجانیده شده است، اما به صورت طبیعی، هیچ‌گاه تحقق نیافته‌اند.

سرانجام، در پایان ۲ سال کار، در انستیتوی ساسکس (SUSSEX) انگلیس، یک گروه، به خرج بانک جهانی و به ریاست «رابرت مک نامارا» (ROBERT MC NAMARA) و به سرپرستی «هالی چینی» (HOLLIS CHENERY)، دست به آنالیز (تحلیل) این مسأله با یک دید تازه زدند. به حساب حسن تضاد، «یافته» ساده بود، همان گونه که در بسیاری از واقعیتها هست، بله، افزایش بهره‌وری لازم است؛ اما باید از خود پرسید که چه کسی باید بهره‌وری خود را بالا برد و برای چه کسی؟

آیا، مقصود این واقعیت، همچنان می‌تواند، افزایش بهره‌وری اکثریت جامعه، سیاستهای رشد و توزیع باشد؟

در این انتخاب همچنین باید به توزیع مجدد فعالیتها و خدمت‌دهیهای عمومی پرداخت. با توجه به این دورنما است که مسؤولان سیاسی ملی کشورها، می‌کوشند، تا دوباره به فکر استراتژی (راهبرد) برنامه‌ریزی توسعه خود باشند. ارزیابی پروژه‌های تنگدستی و به کارگیری سیاستهای مختص افزایش بهره‌وری تنگدستان، به عناصر اساسی برنامه‌ریزی و همان عناوینی تبدیل می‌شوند که رشد تولید ناخالص ملی و سیاستهای افزایش تولید ملی را هدف قرار می‌دهد.

در سطح بین‌المللی، مک نامارا، قوه تصور و

دینامیسم (حکمت) خود را در خدمت رشد بهره‌وری تنگدستان قرار داده و همه سیاستها و برنامه‌های وام بانک جهانی را به سمت این هدف سوق داده است و در سایه پشتکار و اعتقاد خود، موفق شد، تا بر سیاستهای سایر مؤسسه‌های بین‌المللی، همچنین بر اعتقاد جهانی در کل تأثیر بگذارد.

اکنون باید یک باز خورد عقلایی، مشابه نوع دل مشغولیهای مربوط به تعدیل را در جانب‌داری از رشد و توسعه انسانی تهییج کنیم. مؤسسه‌های تحقیق، ابتکار عمل را در دست بگیرند و به کارهای تحلیلی برای تحقق سنتز (SYNTHESE) بین این دل مشغولیها که اساساً قابل محاسبه هستند، دست بزنند.

دومین مورد، به حساب آوردن این دل مشغولیها در سطح سیاست ملی است. کشورهای در حال توسعه، هیچ‌گاه نقشان در این نیست که علت مشکلاتی

داخلیشان را در خارج جست و جو کنند و کاهش اعتبارهای بین‌المللی را بهانه‌ای برای اثبات کم‌کاری در خصوص مسائلی قرار دهند که اساساً یک نقش ساختاری دارند و تنها برنامه‌ریزان و تصمیم‌گیرندگان ملی، به حل آن می‌توانند، کمک کنند. در اینجا خوب است بسادی از «جولیوس نایبره» (JULIUS NYERERE) کنیم، که گفته است:

«آیا درست است که کودکان خود را در گرسنگی نگه داریم، ولی در مقابل، هزینه‌های دفاعی را افزایش دهیم؟ بد نیست این واقعیت تلخ را با ارقام بیان کنیم:

در کشورهای در حال توسعه کم درآمد، هزینه آموزش و بهداشت، برحسب درصد هزینه‌های اداره مرکزی، طی ۱۰ سال، از ۲۱ درصد در سال ۱۹۷۲ به ۹ درصد در سال ۱۹۸۲ کاهش پیدا کرده است، در حالی که در طول این مدت و در همین دوره، هزینه‌های دفاعیشان از ۷ میلیارد دلار به بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار افزایش یافته است. اما، هزینه‌های دفاعی تنها نمونه استفاده غیرعقلایی از منابع داخلی در کشورهای در حال توسعه نیستند؛ بی‌کفایتی و فساد در بخش عمومی در این کشورها، غالباً ۲۰ درصد بودجه دولتی را از بین می‌برد. با وجود این، برخی کشورها، به خاطر کاهش کمک خارجی غبطه می‌خورند. در حالی

که یک اداره منطقی تر اقتصاد، می‌تواند منابع بیشتری را برای پاسخگویی نیازهای مشروع در امر رشد و توسعه انسانی، فراهم آورد.

پنج سال پیش، وقتی که پاکستان مواجه با لزوم برنامه عمومی واکنش کردن شد، فقط توانست ۵ درصد کودکان پاکستان را کاملاً واکنش کند، اما در حال حاضر، این رقم به ۷۵ درصد رسیده است. این نمونه اصلاح در زمینه مراقبت از اطفال است، میزان مرگ و میر بین تازه متولدین به ۱۰۰ هزار نفر در سال رسیده است. آنچه که اختلاف فاحش را بین این رقمها نشان می‌دهد، نه تفاوت یک کمک خارجی است و نه یک کاهش میزان رشد. تنها فرق، تصمیم به ساختن یک بیمارستان گران قیمت شهری بود که هزینه آن به تقریب، کل مجموعه هزینه‌های کمک واکنش‌ناسیون را بلعید. وقتی، لازم شد که زیرساختها و خدمات عمومی به مناطق روستایی که ۷۰ درصد از جمعیت در آن زندگی می‌کنند، تعمیم داده شود، آنچه

در این باره می‌توان گفت: این است که فقط ۱۰ درصد کل هزینه‌ها برای مناطق روستایی باقی مانده بود. با وجود این، پاکستان توانست، نیمی از روستاهای خود را طی ۶ سال گذشته، به قیمت ۲ ساعت برداشت گاه به گاه در شهرها، برق دار کند. هر چند اینها از نوع انتخابهای مشکل سیاستهای اقتصادی هستند، لیکن، تنها با اصلاح اولویتهای داخلی می‌توان، خیلی کارها انجام داد. همچنین، بی‌نظمی اقتصادی، کاهش اعانه‌ها، کاهش هزینه‌های دولتی، به عنوان فعالیتهای غیرکارا و سایر اصلاحات، در اولویتهای بین‌المللی به پاکستان امکان دادند، تا میزان رشد خود را افزایش دهد و در مسیر توسعه انسانی پیشرفت کند. با وجود این، خیلی کارها برای بهتر کردن اداره اقتصادی پاکستان، تخصیص دادن منابع بیشتر برای رشد و ارزشمند سازی منابع انسانی باقی مانده است. آثانی که در این زمینه با فشاری می‌کنند که این هدفها اساساً ناسازگارند، در اشتباه هستند که فکر می‌کنند، اکنون این منابع به طور ایده‌آل یا احتمال در این کشورها وجود دارد.

□ بعد انسانی تصمیمات بین‌المللی

برای این که کلاً در تصمیمات بین‌المللی، بعد انسانی سیاست توسعه به حساب آید، باید بحث

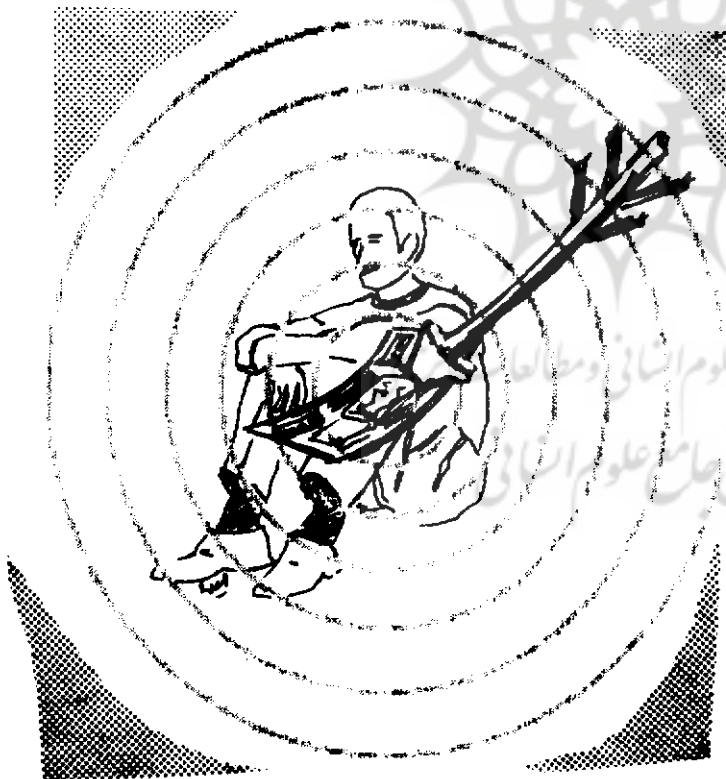
زیادی در خود کشورهای در حال توسعه گشوده شود. باید به شناخت کامل این مسأله در فرایند تدارک تصمیمها در سطح بین‌المللی، همچنین در برنامه‌ها و عملیات و اعانه‌دهندگان دو جانبه و چند جانبه اطمینان داشت. با این مضمون، لااقل درباره ۴ پرسش، به خصوص، باید دقت کرد.

۱- در حال حاضر، بررسی سالیانه پلانهای ملی توسعه و فرموله کردن سفارشهای تنظیم شده راجع به برنامه‌ریزی توسعه اقتصادی، برعهده بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول^۱ و بانک بین‌المللی توسعه است. ارگانسیمهای ملل متحد، به کار مسائل خود - اقتصادی و مسائل توسعه انسانی می‌پردازند، مانند: سازمان ملل متحد برای تعلیم و تربیت و علم و فرهنگ، سازمان جهانی بهداشت، صندوق ملل متحد برای کودکان، صندوق ملل متحد برای جمعیت و سازمان بین‌المللی کار، دارای جنبه امتیازی نیستند. حتی آنها کلاً در کنسرسیومها و گروههای مشاوره‌ای که در آن، پلانها و برنامه‌های توسعه سالانه، به

صورت عمقی مورد مطالعه قرار می‌گیرند، دعوت نشده‌اند. برای این که برنامه توسعه انسانی این سازمانها را به صحنه بحث پلانهای ملی بکشاند، دو اصلاح باید صورت بگیرد:

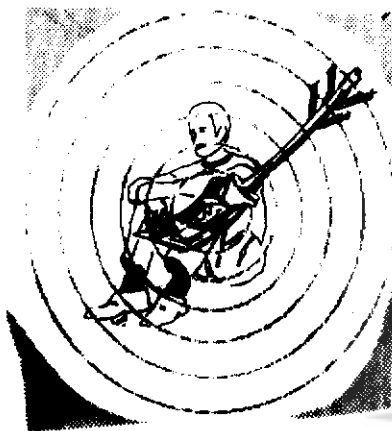
اول این که: بانک جهانی و بانک منطقه‌ای توسعه، کمتر به وضوح کلان اقتصادی (ماکرواکنومیک)، حسابهای ملی و پلان‌بندی تولید بپردازند و بیشتر به مسائل توسعه انسانی توجه کنند. در طول سالهای (۱۹۷۰) مدیریت آقای مک‌نامارا، به نظر می‌رسید که این تغییر شروع شده است، اما امروزه، نمی‌توان به آن جندان اطمینان داشت.

در ثانی، مؤسسه‌های ملل متحد در این بررسیهای سالانه و در ایجاد شوراهای دستگاههای دولتی شرکت کنند به خصوص، کارشناسهای ارگانسیمهای دولتی فوق را نیز، می‌توان به جلسه‌های سالانه بانگ جهانی شرکت داد، همچنین به طور منظم از آنان برای کنسرسیومها و جلسه‌های گروه مشاوران دعوت کرد. در حال حاضر، تفرقه



در مورد این موضوع، در مقاله‌های زیر می‌توانید اطلاعات بیشتری به دست آورید:

www.iranicaonline.com
www.iranicaonline.com



نتیجه

بعد انسانی توسعه، تنها یک جنبه ساده بحث توسعه نیست؛ این بحث، در عمل مربوط به یک دورنمای کاملاً نو، یک نوع بازنگری انقلابی در نحوه برخورد کلاسیک توسعه است. اگر موفق به انتقال آن در نحوه تفکر خود شویم، مدنیت انسانی و آزاداندیشی به چرخش تازه‌ای توفیق خواهد یافت.

فرد انسانی به جای این که یک دل‌مشغولی ثانوی توسعه باشد، تبدیل به علت و معلول خود خواهد شد، نه یک فرد مجرد اقتصادی، بلکه یک واقعیت زنده عمل کننده، نه یک قربانی یا یک برده بی‌دفاع فرایند توسعه، بلکه آقای خود خواهد بود.

پی‌نوشتها:

1. ORGANIZATION DES PAYS EXPORTATEURS DE PETROLE (OPEP)
2. PRODUIT NATIONAL BRUT (PNB)
3. PRODUIT INTERIEUR BRUT (PIB)
4. FONDS MONETAIRE INTERNATIONAL (FMI)
5. ASSOCIATION DE L'ASIE DU SUD POUR LA COOPERATION REGIONAL

ماده: مجله اقتصادی شماره ۳، سال هفتم.

حدود ۱ میلیارد است که اکثرشان فاقد تعلیمات هستند و از سطح تغذیه کم، و میزان مرگ و میر بالا رنج می‌برند. اگر بعضی کشورهای منطقه از لحاظ رشد کلاسیک تولید ناخالص داخلی از نتایج قانع‌کننده‌ای برخوردار هستند، اما بی‌یلان توسعه انسانی در حد متوسطی باقی مانده است. به طوری که ۸۰ درصد از جمعیت جهان که در فقر مطلق به سر می‌برند، در این منطقه هستند.

حوا نباید برای جامعه آسیای جنوبی و برای همکاری منطقه‌ای (SAARC) یک پلان توسعه انسانی برای سال ۲۰۰۰ تدارک دید و به اجرا در آورد؟ خود برنامه‌ریزی‌های ملی توسعه، می‌توانند اولین گام را بردارند. اگر بتوانند هدفهای ملی را برای سال ۲۰۰۰، از لحاظ سطح تغذیه، مبارزه با بی‌سوادی، شاخصهای بهداشتی و رشد جمعیت تهیه کنند؛ این ارقام می‌توانند، جمع‌آوری، ارزیابی و موضوع یک سیاست همگانی، هنگام گردهمایی سالیانه جامعه آسیای جنوبی برای همکاری منطقه‌ای (SAARC) مورد بحث قرار گیرند.

مرحله بعدی، شامل بسیج یک پشتیبان و منابع مالی در سطح بین‌المللی برای تحقق این پلان SAARC خواهد بود.

شکی نیست، که یک پلان واقعی برای توسعه انسانی ۱ میلیارد نفر، که تا سال ۲۰۰۰ بیش از ۳۰۰ میلیون به آن افزوده خواهد شد، نظر جامعه و ارگانهای قانونگذار مناطق پیشرفته را جلب خواهد کرد. این پلان، اگر همراه یک موافقت‌نامه مشترک بین کشورهای این منطقه، جهت کاهش تدریجی هزینه‌های نظامی که در حال حاضر، از رقم ۱۲ میلیارد دلار در سال فزون‌تر است، باشد، با شوق بیشتری مورد قبول قرار خواهد گرفت. البته این پیشنهاد خطر برخورد مشکلات عملی را هم، در پی دارد، لیکن به امتحان آن می‌ارزد، با توجه به این که تمام این کشورها، جز با همکاری فی‌مابین نمی‌توانند، برنامه توسعه انسانی را به پیش ببرند.

فوق‌العاده‌ای بین نهادهای بروتون ودر (BRETION) (WOODS) و نهادهای سازمان ملل متحد به چشم می‌خورد، که خود نشان‌دهنده جدایی بین شوراهای ایجاد شده برای مسائل مالی و انسانی است. باید شیوه‌های عملی جهت عادی کردن این وضع، وجود داشته باشد.

۲- در مفهوم مشروط بودن وامها، باید تجدید نظر نمود. جدا از کلان شرطی کردن (MACRO CONDITIONALITE) وامها که برای معیارهای بودجه‌ای یا تراز پرداختها قابل اجرا است یا شرطی بودن بخش سیاستها با تغییرهای نهادی ضروری، باید به یک نحوی شرط جالب توجه حداقل فرمهای تغذیه‌ای قابل قبول، حداقل سطح اشتغال مورد دسترسی و مرزهای هزینه آموزش و بهداشت در تدوین سیاستها موجود باشد. لازم است که بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در مفهوم واژه شرطی بودنشان تجدید نظر کنند، به نحوی که بعد انسانی به حساب آید سازمانهای ملل متحد فعالانه در این بررسی مجدد، شرکت کنند.

۳- وامهای خارجی اختصاص یافته برای ارزش‌گذاری به منابع انسانی - در حوزه آموزش و بهداشت - عموماً درصد کم اهمیتی از کل کمک

بین‌المللی در رابطه با اولیستی که به این دل‌مشغولیه‌ها در برنامه‌ریزی ملی توسعه داده شده است. تشکیل می‌دهد. به قاعده نیروهای هوشمند باید فعالیت شدیدی را راجع به پلان داخلی به عمل آورند، تا معیارهای مربوط به ارزش‌گذاری منابع انسانی در اولویت قرار گیرند، با توجه به تنگناهای عمومی که بر روی منابع مالی سایه افکنده است. این بخشهای مالی که به شدت از منابع داخلی استفاده می‌کنند، امکانات جذب ارزهای خارجیشان اندک است و هزینه‌های سربار بالایی دارند.

دشواریهای توسعه انسانی در کشورهای پرجمعیت آسیای جنوبی، باز هم نیش‌دارتر است. هفت کشور بنگلادش، بوتان، هند، مالدیو، نپال، پاکستان و سری‌لانکا، تاگیها در یک سازمان به نام جامعه آسیای جنوبی برای همکاری منطقه‌ای (SAARC) متشکل شده‌اند. منطقه دارای جمعیتی